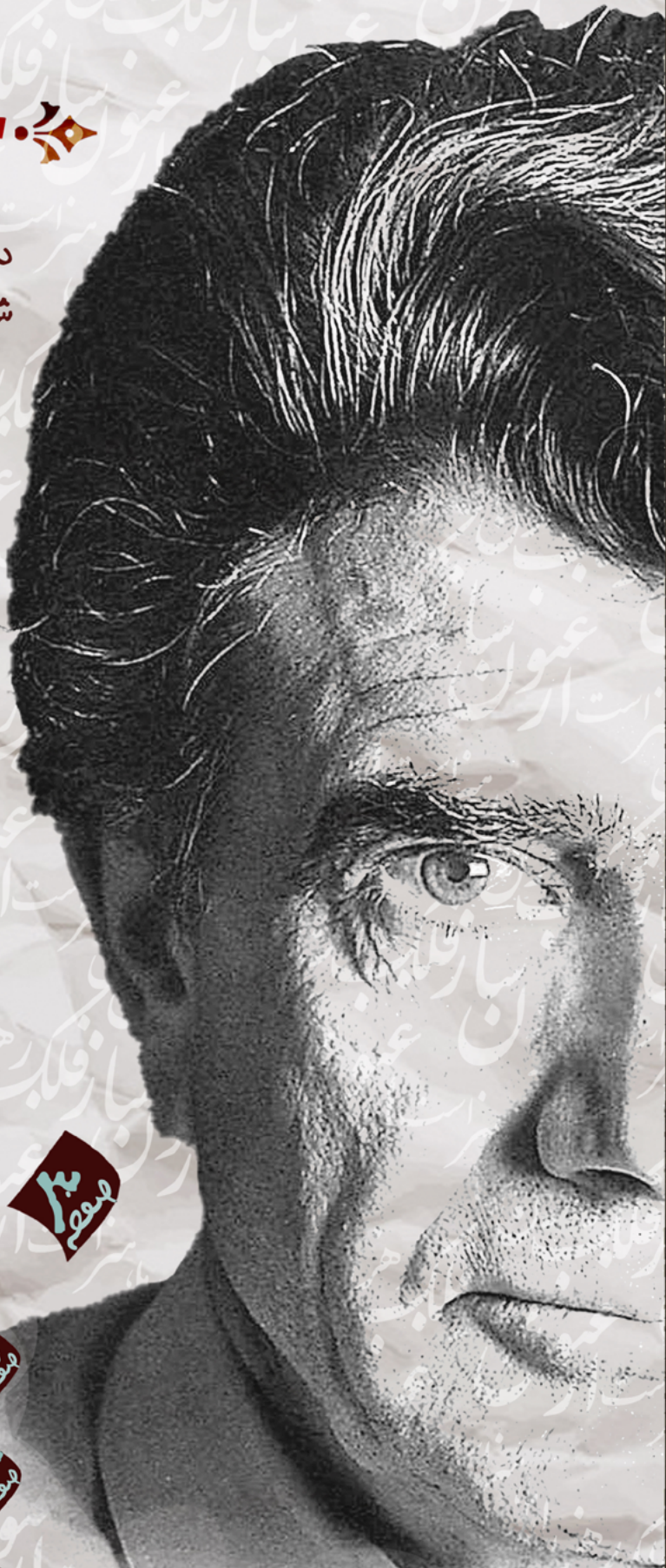


ماهنامه دانشجویی

چای نبات

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی
شماره دو / مهرماه ۱۳۹۹



صلح و زندگی

دانشجو

پیشرو باشید!

آب، بابا، ارباب



آشپزخانه

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

علی وکیل

سر دبیر:

صالح رحیمی بافقی

صفحه آرا:

محمد مهدی غلامی غیبی

گرافیک:

امید زمانی و م.م.غ. غیبی

ویراستار:

ساجده سلیمانی

طرح جلد:

صالح رحیمی بافقی

نویسندگان:

زهرا تقی زاده، آرش خسروی،

حسین عزتی، فرزاد فراهانی،

میلاذ یوسف زاده

نویسندگان مهمان:

علی اکبریان میمند

زانبار ناصری

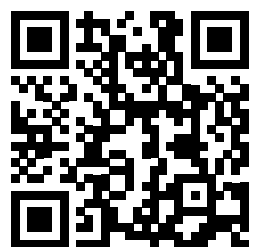
همکاری

پیشنهادات، انتقادات و همکاری

با ما:

 [chaynabat_sbmu](https://t.me/chaynabat_sbmu)

 [chaynabat_sbmu](https://www.instagram.com/chaynabat_sbmu)



با ما همراه باشید

دانشجو

متأسفانه با پدیده‌ای روبرو هستیم به نام «ظلم پذیری»؛ حقان را می‌خورند، صدایمان که در نمی‌آید هیچ، سپاسگزار هم هستیم. یاد گرفته‌ایم چگونه چشم‌هایمان را ببندیم. تبدیل شده ایم به جماعتی منفعل که تنها منفعت یک لحظه‌ی خودمان را می‌بینیم. تنها یاد گرفته‌ایم گلیم خودمان را از آب بیرون بکشیم و فرار کنیم. برادرم! خواهرم! جلوی این آب را اگر نگیریم، امروز اگر نه، فردا همه‌مان را با خود خواهد برد. نه اینکه بخواهیم تمام قوانین ریز و درشت دانشگاه را با تمام مواد و تبصره‌ها از بر باشیم [که البته به نظر می‌آید خود مسئولین مربوطه هم چندان اطلاعی از قوانین ندارند] و شب و روز از عالم و آدم طلبکار باشیم که آی! حق ما را بدهید. مگر دانشجو بیکار است؟ و اصلاً مگر این‌ها باید اولویت یک دانشجو باشد؟ روی سخنان با شورای محترم صنفی است. شما که امین و مورد اعتماد ما هستید. شما که قرار است شانه‌هایتان بخش بزرگی از سنگینی این بار را به دوش بکشید. چگونه می‌توان از مدیر و معاون و کارمند دانشگاه ایراد گرفت وقتی تکلیفمان با خودمان روشن نیست؟ خواهرم! برادرم! شورای صنفی سکوی پرتاب شما نیست! تریبون افکار سیاسی شما نیست! استادیوم آزادی نیست که در آن فحش بدهی و رجز بخوانی! دفتر شعر نیست که خستگی‌های شبانه‌ات را در آن پیاده کنی! قدرناسپاسی و نادیده گرفتن تلاش‌های با مزد و منت احدی را خدای نکرده نداریم. البته که بسیاری از مشکلات هرگز بدون تلاش شما حل نمی‌شود، نمی‌شود و نخواهد شد، اما خواهشاً لحظه‌ای از مرکب شعار پیاده شوید و نگاهی به اطرافتان بیاندازید. اگر فکر می‌کنید در ساده‌ترین امور روزمره دانشگاه مشکلات اساسی نداریم و شأن دانشجو و حق دانشجو این است که هیچ! اما اگر شما هم شبیه بسیاری از دانشجویان دیگر احساس کردید که این حجم از ایراد و کارشکنی و قانون‌شکنی در دانشگاهی به عظمت دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی غیرعادی است، از شما خواهش داریم بیش از پیش تلاش خود را به کار گیرید تا به صورت قانونی و با آگاهی کامل گامی در جهت رفع این مشکلات برداریم.

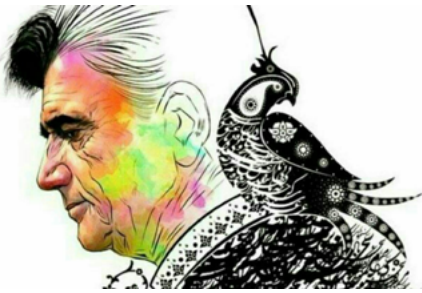
برادرم! خواهرم! دانشجو به بزرگی شعارهای شما نگاه نمی‌کند؛ نتیجه‌ای را می‌بیند که باید هر روز و هر ترم با آن سروکار داشته باشد. القسه، حال دانشگاه خوب نیست...!



صلح و زندگی

پیشرو باشید!

سردبیر



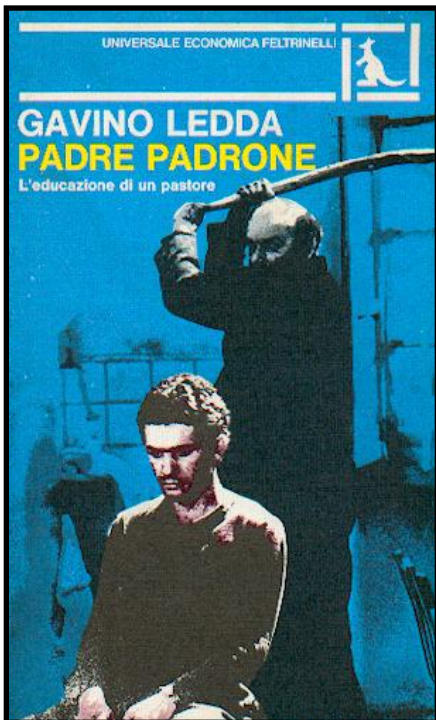
گلوله‌ها همیشه اتفاق‌ها را سرخ‌تر نشان می‌دهند. این ماهیت جنگ است! يك ماژيك فسفري سرخ به دست می‌گیرد و کلمات را با هاله‌ای مقدس جدا می‌کند: روزهای جنگ... قهرمانان روزهای جنگ... فاتحان روزهای جنگ... ظالمان روزهای جنگ... این ماهیت جنگ است. صدایش را به گوش همه می‌رساند. قهرمان روزهای صلح بودن اما به این سادگی‌ها نیست... صلح بوق و کرنا ندارد. کشته و مجروح ندارد و جان قهرمانانش را ذره ذره می‌گیرد. جنگ فریاد می‌زند اما صلح چون زمزمه‌ای با تار و پود زندگی عجیب شده است. رسالت روزهای جنگ مشخص است. جنگیدن. کشتن و کشته شدن برای ارزش‌ها. رسالت مردمان صلح اما. سوق دادن به زندگی متعالی و دنیایی زیباتر و در واقع خود آن ارزش هاست. اگر انسان‌ها حاضر می‌شوند برای جنگی از جانشان چشم‌پوشند تنها به امید روزهای صلح است. به امید زندگی... به یاد تمام قهرمانان روزهای جنگ و صلح

زهرا تقی‌زاده (دانشجوی پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی)

تفاوت سطح آگاهی و فرهنگی بین دانشجویان و باقی اقشار جامعه اولین چیزی بود که بعد از ورود به دانشگاه توجه ام را جلب کرد. شاید به همین دلیل است که می‌گویند برای پیش‌برد تحولات اجتماعی دانشجویان باید علم‌دار تغییرات باشند. دانشگاه باید محلی باشد برای تمرین فاکتورهای ایدئولوژیک اجتماعی از جمله تمرین برای احیای حقوق زنان. دانشگاه می‌تواند با دغدغه‌مند سازی دانشجویان افرادی را به جامعه تزریق کند که بی‌تفاوت نیستند، برای احیای حقوق پایمال شده‌ی هر انسانی تلاش می‌کنند، خصوصاً حقوق زنان. گاهی با برداشتن گامی در پیش‌برد برابری حقوق زنان و مردان به پیشرفت‌هایمان غره می‌شویم؛ اما باید به یاد آوریم گام‌هایی که تا کنون برداشته‌ایم الفی بوده بر الفبای برابری و عدالت. متأسفانه باید بگویم که دانشگاه نیز مصون از این جریان‌های بی‌عدالتی نمانده است. اگر شک دارید کافی است از دختران هم‌کلاسی‌مان بپرسید، چند بار تا کنون با شوخی‌های جنسی و پیشنهادات بی‌جا از سمت اساتید و کارکنان دانشگاه و هم‌کلاسی‌هایشان روبرو شده‌اند؟ یا از اساتیدمان بپرسیم چند بار پس از پرسیدن سوالات امتیازی گام‌هایشان به سمت آقایان می‌رود، چشم‌هایشان دیگر نصف کلاس را نمی‌بیند و گوششان برای شنیدن جواب از سمت پسرهای کلاس تیز می‌شود؟ یا از اساتید پژوهشگر بپرسیم دختر یا پسر بودن در گرفتن فندهای تحقیقاتی چه قدر موثر است؟ یا از دخترها بپرسیم چند بار پیش آمده است که در کارهای گروهی خود را پایین‌تر از پسرها بدانند؟ و مهم‌ترین سوال، دختران! آیا همیشه احساس امنیت دارید؟ قطعاً پس از شنیدن جواب این سوال‌ها متعجب و گیج خواهید شد. اما ریشه‌ی این اتفاقات از کجا پدید می‌آید؟ از جامعه‌ای که حقوق انسانی را حقوق مردانه می‌داند؟ یا از فرهنگی که غیرت را مالکیت می‌داند؟ یا از خانواده‌هایی که زیبایی را از نعمت تبدیل به ارزش می‌کنند؟ یا از مادرانی که پسرانشان را متفاوت از دختران تربیت می‌کنند؟ یا از دخترانی که روزانه هفت قلم آرایش می‌کنند؟ یا از دخترانی که برای استقلالشان تلاش نمی‌کنند؟ یا از زنانی که جسارت تغییر را ندارند؟ و یا از مردانی که جلوی تغییرات را می‌گیرند؟ این مشکلات هم ریشه در جامعه، فرهنگ و خانواده و هم ریشه در تک‌تک ماها دارد. بیایید نسبت به اطرافیانمان بی‌تفاوت نباشیم. بیایید فکر کنیم چه چیز می‌خواهیم به فرزندانمان یاد دهیم و چه چیز می‌خواهیم برای نسل‌های آتی به ارث بگذاریم.



چای و کتاب



آرش خسروی (دانشجوی پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی)

نام کتاب: **آب بابا ارباب (padre padron)**

نویسنده: گاوینو لدا

مترجم: مرحوم مهدی سحابی

سال تالیف: ۱۹۷۵

نوع کتاب: اتوبیوگرافی

۴

جبر جغرافیایی چقدر در تعیین مسیر زندگی یک فرد موثر است؟

انسان چگونه می‌تواند از سرنوشتی که برایش تعیین شده سر باز بزند و

برخلاف جریان در جهت تعیین سرنوشت خود حرکت کند؟

پاسخ این سوالات را می‌توان در زندگی گاوینو لدا جست و جو کرد.

گاوینو لدا در سال ۱۹۳۸ در جزیره‌ی ساردنی متولد شد. پدرش بنا بر رسم پدر سالاری حاکم خود را ارباب او می‌دانست و به این ترتیب بود که گاوینو را در سن ۶ سالگی مجبور به ترک تحصیل شد تا در کار چوپانی کمکش کند.

گاوینو در سال‌های طولانی تنهایی در صحرا، در خود احساسات و ظرایفی را کشف کرد که پدرش و سایر چوپان‌ها آن‌ها را بی‌ارزش می‌دانستند؛ چرا که زندگی برای اهالی دهکده‌ی سیلیگو تنها به معنی تلاش برای بقا بود. گاوینو خود زندگی خود را در این دوران را به خوبی توصیف کرده‌است: "زندگی درختچه‌ی بخت برگشته‌ای که دست هوسباز باد بذر آن را در جایی نامناسب بالای دیواری یا لبه‌ی پرتگاهی نشانده باشد".

ولی گاوینو که تا سن ۲۰ سالگی بی‌سواد بود رفته رفته به یاد گرفتن موسیقی و ادبیات پرداخت و این گونه راه فراری از زندگی‌ای که پدر برای او تعیین کرده بود پیدا کرد، از زیر سلطه‌ی "ارباب" بیرون آمد و بدل به یکی از نویسندگان بزرگ ادبیات ایتالیا شد.

کتاب «آب بابا ارباب» داستان این مبارزه‌ی طولانی و این پیروزی بزرگ است از زبان خود او. مبارزه‌ای از یک طرف با خودش که سال‌ها به وحشت از پدر و اطاعت بی‌چون و چرا از او عادت کرده‌است و از طرف دیگر بر مناسبات حاکم بر جامعه که هرگونه تلاشی را که در جهت اطاعت گوسفند و ارانه از ارباب نباشد مذمت می‌کند. نویسنده می‌کوشد در کنار روایت داستان زندگی خود به کالبدشکافی جامعه‌ی استثمار زده ساردنی در میانه‌ی قرن بیستم بپردازد. جامعه‌ای که بر پایه‌ی اطاعت نوکر از ارباب و پسر از پدر بنا شده است.

از نقات قوت کتاب نثر ساده و گیرای آن است که مرحوم مهدی سحابی به خوبی آن را به فارسی

برگردانده است. برادران تاویانی در سال ۱۹۷۷ اقتباسی سینمایی از کتاب را با همین نام

کارگردانی کردند که برنده‌ی نخل طلای کن شد.



چای و فیلم

فرزاد فراوانی (دانشجوی علوم تغذیه دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی)



پاپ کورن فراموش نشود!

خوب اما عالی هرگز.

این بهترین توصیفی است که می‌توان درباره سریال پر سر و صدای **سرقت پول** «Money heist» بیان کرد. این درام هیجان‌انگیز اسپانیایی همان قدر که عاشقان سینه‌چاکی دارد، مخالفان سرسختی هم دارد. منتقدانش آن را در حد یک اثر سطحی و بی‌مایه پایین می‌آورند و استقبال از آن را صرفاً به خاطر هیجان تصنعی آن می‌دانند. قصه‌ی یک خطی سریال هر بیننده‌ای را وسوسه به دیدن آن می‌کند. بزرگترین دزدی تاریخ!! همین چند کلمه هر عشق فیلم و سریالی را جذب می‌کند.

آدرنالین خالص

مقدار هیجانی که در تار و پود سریال تنیده شده است، بی‌نظیر است. برای تایید این حرف، تماشای سکانس پایانی فصل ۳ کفایت می‌کند. موسیقی متن معرکه‌ای که با تدوین موازی ترکیب می‌شود و معجونی جذاب و گوارا را خلق می‌کند. از خلاقیت‌های این چینی در جای جای سریال دیده می‌شود. نقطه قوت سریال که همچنان ما را به دنبال خود می‌کشد و باعث می‌شود مشتاقانه منتظر فصل پایانی باشیم، شخصیت‌های جذاب خلق شده و اکشن خوب آن است. اکشن سریال، سر و شکل دارد و اندازه است. کارگردانی اثر از فیلمنامه جلوتر است و جذابیت‌های بصری به خوبی ضعف‌های فیلمنامه را می‌پوشاند اما فیلمنامه با وجود شخصیت‌های جذاب، در عمق دادن به کاراکترهایش ناکام است. خرده داستان‌ها، نه تنها در خدمت خط اصلی قصه نیستند بلکه حتی آسیب زننده‌اند.

هوش سرشار پروفیسور به عنوان رهبر دزدها در برابر کم‌هوشی و یا حتی خنگی پلیس‌های فیلم، کاملاً توی ذوق می‌زند. روابط عاطفی و عشق‌های سریال هم در حد کلیشه باقی می‌ماند و توان برانگیختن سمپاتی ما را ندارد.

شورش علیه سیستم؟

«این سرقت نیست. شما دزدی نمی‌کنید. شما پول خودتون را بر می‌دارید. این شورش علیه سیستم است» این‌ها جملاتی است که چندین بار از زبان پروفیسور خوش‌پوش و خوشتیپ که مغز متفکر عملیات است می‌شنوید. چندین دزد سابقه دار کنار هم جمع شده‌اند تا پول بی‌پشتوانه چاپ کرده و حق خود را بگیرند. تک تک افراد گروه غیر از پروفیسور انگیزه‌های مالی هم دارند. اینکه این افراد با پوشیدن لباس قرمز که یادآور حرکت‌های انقلابی تاریخ است در حال شورش علیه سیستم هستند، شدیداً قابل بحث است. اینجا جایی است که بزرگ‌ترین ضعف سریال نمایان می‌شود. اساساً خیلی رک بخواهیم بگوییم این حرف‌گنده‌تر از دهان سریال است.....

* جهت دسترسی به متن کامل نقد و بررسی سریال سرقت پول می‌توانید از بارکد و یا لینک زیر استفاده کنید



لینک ادامه مطلب چای و فیلم



چایخانه

علی اکبریان میمند (دانشجوی حقوق دانشگاه علامه طباطبایی)

جسارت! دارم یه دمنوش بهارنارنج دم می‌کنم که یه کم آروم بگیرم. دم کشید برا شما هم می‌ریزم دایی.

اعصابم از این ملت بی‌وجدان به هم ریخته! بهش می‌گم دایی! بزرگ! دکتر! پرفسفر! اون ماکس ده گرمی رو بذار رو اون دهان مبارک که خودت و بقیه رو نفرستی گوشه‌ی بیمارستون و سینه‌ی قبرستون! یا اون یکی که پریروز ماکسش رو جلوی چشم داییت در آورد و انداخت کنار خیابون!

یه زمانی تلویزیون یه سریالی می‌داد به اسم «شب‌های برره» که خود آقا مدیری که کارگردان بود؛ توش نقش «شیرفرهاد» رو هم بازی می‌کرد. دایی، این شیرفرهاد یه وجدان داشت که تا این بابا خلاف ملاف می‌کرد یقه‌شو می‌گرفت. شیرفرهاد پاک و منزه نبود اما مرد برره بود. زور و بود. از اون طرف رفیقش «کیون» یه نفس اماره داشت که از این بنده‌خدا یه جوون ناخلف کلاهدار ساخته بود.

اینو برات گفتم دایی که بگم نمی‌دونم شیرفرهادا دارن کم می‌شن یا وجدانا کاری نیستن! ولی هرچی هست وضعیت مطلوب نیست. مردم که باید تو این اوضاع بی‌ریخت و قیافه‌ه‌های هم رو بیشتر داشته باشن، خیلی‌هاشون درس جوونمردی از کله‌شون پاک شده. مسئولین هم که صدی هشتاد، نود وجدان وجدان رو بوسیدن گذاشتن کنار! بابا سلطان ملت هم زیر فشارن هم روی فشار! دریاب که اگر درنیابی اون پول قلمبه‌ای که می‌ره سر سفره‌ات حرومه دایی! حروم.

سرتو درد آوردم! بیا برات بهارنارنج بریزم که بزنی سلامتی خود با وجدانت. جونت تازه دایی!

چای

بهارنارنج

خواص:

۱- درمان اختلالات خواب:

مناسب آن دسته از مردم که توهم این را دارند که بازار بورس امنیت ندارد و ممکن است تمام دارایی‌شان را یک شبه از دست بدهند.

۲- درمان سردرد های عصبی و میگرن:

مناسب آن دسته از مردم که توانایی کنار آمدن با واقعیت را ندارند و نمی‌توانند فقر، فساد، تبعیض و... را بپذیرند.

۳- درمان اختلالات دستگاه گوارش:

مناسب آن دسته از مردم که توانایی هضم پارکای از سخنان برخی از مسئولین را ندارند.

طرز تهیه:

حدود ۵ گرم یا یک قاشق از گل بهارنارنج + یک لیوان آب جوش (۲۰ دقیقه با حرارت کم بجوشد) + نبات



منبع:

خاطرات یک خیاط / نوشته‌ی حاج ابوالقاسم دست‌پاک ملقب به خیاط دل‌ها

چایخانه



ایرانگردی

فرهنگ اقوام

حسین عزتی
(دانشجوی پزشکی دانشگاه شهید بهشتی)

میلاد یوسف زاده (دانشجوی پرستاری دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی)

پل باقلاما (bel bağlama)

معنای لغوی پل باقلاما، کمر بستن است اما در اصطلاح به دل بستن گفته می شود. چون در شب ازدواج شال یا کمربندی به رنگ قرمز را به دور کمر تازه عروس می بندند و این را به نشانه ی دل دادگی میان عروس و داماد می دانند. این رسم زیبا که در میان تمامی ترک تباران وجود دارد علاوه بر مناطق ترک نشین کشور عزیزمان ایران در کشور های ترکیه، جمهوری آذربایجان، ازبکستان، داغستان، قزاقستان، قرقیزستان و... دیده می شود. ترک ها برای ازدواج رسومات فراوان و زیبایی دارند و اجرای این رسومات که هر کدام دارای معنا و ارزش خاصی است، از اهمیت بالایی برای آنان برخوردار است. آن ها قبل از ازدواج در تمامی اعیاد دینی و باستانی برای عروس خود هدیه می فرستند که اکثراً شامل جواهرات و زیور آلات است. هنگامی که عروس را از خانه ی پدری خارج می کنند، پدر یا بزرگ خاندان عروس را دور تنور یا کاسه ای پر از آب و گل محمدی هفت بار می چرخاند و در تمام این وقت برای عروس از خداوند بزرگ آرزوی خوشبختی می کند و عروس را به حیا و ادب در مقابل خانواده ی داماد نصیحت می کند و در زبان تورکی به این کار «خیر دوعا» گفته می شود که به معنای دعای خیر است. هنگامی که بزرگ فامیل و خانواده دعای خود را برای عروس انجام داد، نوبت به پل باقلاما می رسد. در آذربایجان جنوبی و شمالی (شمال و جنوب رود ارس) این کار توسط فردی از خانواده ی داماد صورت می گیرد ولی در ترکیه و دیگر کشور های ترک تبار مثل ازبکستان، این کار توسط برادر عروس انجام می شود. نحوه ی بستن کمر نیز در مناطق مختلف متفاوت است. مثلاً در منطقه ی آذربایجان، چه شمالی و چه جنوبی، شال را از روی سر عروس رد کرده و از زیر پای او می گذرانند و در بار سوم به دور کمر عروس می بندند اما در ترکیه شال را دو بار به دور کمر می بندند و هر بار باز می کنند و در بار سوم دیگر باز نمی کنند. در طول این کار فردی که کمر می بندد دعایی را برای عروس و داماد می خواند. مثلاً: «مَنْ عاشیقَم اولدوزا، گویده آیا اولدوزا، سنین بلین باقلیرام اوچ اوغلانا اوچ قیزا»؛ این نوع اشعار را که در قالب شعر بیاتی سروده می شود «اوخشما» نیز می نامند، خود اوخشاما به معنای تشبیه است. بدین صورت که شما در بیت اول مثالی از طبیعت و زیبایی آن می زنید و منظورتان را که تشبیه به بیت اول می کنید در بیت دوم بیان می کنید. این شعر نیز بدین معناست: من عاشق ماه و ستاره های آسمان هستم و از خدا برای تو سه پسر و سه دختر آرزو می کنم که در این جا دختر و پسر را به ماه و ستاره و زندگی را به آسمان تشبیه می کند و برای آسمان زندگی عروس و داماد ماه و ستاره آرزو می کند. بدین صورت خانواده ی داماد اجازه دارند عروس خود را خانه ی خویش ببرند.

قطعا چهار گوشه ایران زیبایی های خاص خودش را داراست اما ایلام به جا مانده از تمدن عیلامیان می تواند ویژگی منحصر به فردی داشته باشد. ایلام دقیقاً مصداق جمله ((کمیت مهم نیست کیفیت مهمه)) است؛ استانی کوچک در غرب کشور اما با مکان های دیدنی و تاریخی بی شمار و طبیعت کوهستانی منحصر به فردش باعث شده است که هر ساله تعداد کثیری از گردشگران را به خود جذب کند. از تمام قلعه های تاریخی و بی شمار و بسیار فوق العاده با زیباترین جلوه های معماری ایلام که بگذریم. می توانیم پل گاومیشان را معرفی کنیم که عظمت و قدمتی به بلندای تاریخ ایران بزرگ دارد. این پل متصل کننده بخشی از غرب کشور به جنوب و حتی مرکز کشور است. بی شک زیبایی های این بنای تاریخی را در متون و تصاویر نمی توان نمایان کرد. پلی که پس از گذشت چندین هزار سال همچنان بزرگترین پل ایران است و با وجود سیلاب های گوناگون و تخریب پل های تازه ساخت همچنان استوار برج مانده و نشانگر غرور ایران باستان است.



تصویر از پل گاومیشان ایلام



ادبی

زانیار ناصری (دانشجوی کارشناسی آموزش زبان انگلیسی دانشگاه کردستان)

Stopping by woods on a snowy evening

By :Robert Frost

Whose woods these are I think I know.

His house is in the village though;

He will not see me stopping here

To watch his woods fill up with snow.

این درختان از آن کیست، گمانم که بدانم
خانه اش در ده و خواب است به گمانم
در اینجا ایستاده ام و مرا نخواهد دید
می نگرم به نشستن برف بر درختان بید

My little horse must think it queer

To stop without a farmhouse near

Between the woods and frozen lake

The darkest evening of the year.

اسب کوچکم فکر می کند که دیوانه ام
در جایی بدون کلبه ایستاده ام
در میان درختان و دریاچه یخ زده
در تاریک ترین شب یک سال غم زده

He gives his harness bells a shake

To ask if there is some mistake.

The only other sound's the sweep

Of easy wind and downy flake.

زنگ در افسار را می دهد لرزه ای
تابه سوارش بفهماند که هست مشکلی
صداهای دیگری در فضا می چرخد
دانه های برف و نسیمی که می خزد

The woods are lovely, dark and deep,

But I have promises to keep,

And miles to go before I sleep,

And miles to go before I sleep.

درختان همه زیباییند و تاریک و عمیق
منم سواری که قول داده نشود ناامید
و یک راه طولانی قبل یک خواب عمیق
و یک راه طولانی قبل یک خواب عمیق



شعر "توقف کنار جنگل در شبی برفی"
سروده رابرت فراست (۱۸۷۴-۱۹۶۳) شاعر
کلاسیک آمریکایی است که درون مایه شعر
به زیبایی طبیعت و دور شدن انسان ها از
این زیبایی، ناامید نشدن و دست از تلاش
برنداشتن می باشد.

اشعار فراست تا حد زیادی برگرفته از طبیعت
و گاه متأثر از خیال فردیست که به طبیعت و
زیبایی های آن می نگرد و خواننده را به تأمل و
اندیشه در این باب وامی دارد.

فراست همانگونه که خود بیان کرده
شعرهایش با خیال و زیبایی آغاز می شود و
با حکمت پایان می گیرد.
در این شعر با فضای یکدست سفیدپوش
جنگل و سرما و سکوت و حالتی وهم آلود رو
به رو هستیم.

حالتی که در آن راوی باید بین یک دوراهی
انتخاب کند: مُردن در سرما و خود را به
آرامش و سکوت بی انتهای جنگل سپردن و یا
ادامه دادن و ناامید نشدن.

طرح کلی این شعر ساختار اصلی بسیاری از
اشعار فراست می باشد که در آن ها "جنگل" و
"سکوت" نقش برجسته ای دارند: در این شعر
راوی باید از میان "جنگل و سکوت" و "جامعه
و هیاهو" یکی را انتخاب کند.

در ترجمه ی این شعر سعی بر آن شد که معنا
و مفهوم کامل شعر به زبان فارسی انتقال
یابد که در اینجا بعضی کلمات برای بهتر
انتقال دادن معنا و یا قافیه بندی شعر اضافه
یا حذف شده اند.

